

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

«إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ» (انعام/145) الی آخر الآیة.

بحث در استدلال به این آیه شریفه بود.

خب تقاریر متعددی برای این استدلال وجود دارد که در جلسه گذشته اشاره شد اما برای این که تدقیق بیشتری شده باشد تکرار می‌کنم با فوایدی که در آن هست.

تقریب اول از راه دلالت استبدال هست. به این توضیح که پیامبر عظیم الشان به حسب آن چه که من حالا عرض می‌کنم بعداً فرمایش بزرگان را عرض می‌کنم. در جواب ایراد و اعتراض یهود یا کفار مطلقاً به این که شما چرا بعضی از حیوانات را یا مصارفی را انجام می‌دهید و حال این که پیش آن‌ها این بود که آن‌ها محرم است، این‌ها ناروا است مثل مثلاً شتر و غیره. این را خرده می‌گرفتند بر پیامبر اکرم و بر مسلمین. در پاسخ این خرده‌گیری و این منهای پیامبر و اصحاب و گروندگان به ایشان خدای متعال طریقه جواب آن‌ها را تعلیم فرموده به پیامبر عظیم الشان و فرموده بگو به آن‌ها که «ما أجد» یا «لا أجد فی ما أوحی الی» من در ما أوحی الی حرامی ندیدم جز این چند تا. این‌ها که شما بر ما خرده می‌گیرید جزء حرام‌ها نیست.

خب نیافتن پیامبر در ما أوحی الیه قطعاً ملازمه دارد با نبودن فی ما أوحی الیه. نمی‌شود چیزی باشد و ایشان نیافته باشد. ولو این چنین است و خدای متعال این جا می‌توانست این جور تعلیم بفرماید «قل لیس فی ما أوحی الی». با این که می‌شد بفرماید «لیس فی ما أوحی الی» در عین حال تعویض فرموده، استبدال فرموده این را به «لا أجد» این استبدال حتماً باید یک فلسفه‌ای داشته باشد، یک حکمتی داشته باشد، یک نکته‌ای داشته باشد. بلا وجه چرا آن را بر آن انتخاب کرد با این که آن خیلی هم به حسب ظاهر اولی بود که «لیس فی ما أوحی الی»، حرام نیست، در آن «ما أوحی الی» نیست. این حرمت نیست نه این که نیافتم. این استبدال برای چه؟ لابد یک نکته‌ای دارد. آن نکته این است که تعلیم بکند که برای ارتکاب و ترخیص در انجام همین که نیابی در ما أوحی الی کفایت می‌کند، لازم نیست حتی بدانی که نیست، همین که نیابی.

پس تخصیص و استبدال این بیان، با این که آن بیان هم در مقام وجود دارد و آن را هم می‌شود گفت که لیس فی ما أوحی الی اما در عین حالی که این طریقه را خدای متعال تعلیم می‌فرماید برای این نکته هست.

حالا این نکته یا نکته ابداعی است که شرع دارد ابداع می‌فرماید که وقتی نیافتید کفایت می‌کند. خب اگر نکته ابداعی است که شرع دارد این را ابداع می‌کند، این طریقه را. خب کفانا، می‌شود یک برائت شرعی‌ای که شارع دارد و اگر امضایی هم باشد که چون در سیره عقلاء هم همین است که وقتی نیافتند خودش را مأمون از عقاب و استحقاق عقاب می‌بینند. عقلاء این چنین هستند وقتی از مولی حکمی را نیافتند بعد الفحص خودشان را

مأمون از عقاب می‌بینند. این تقریر همین طریقه عقلائیه می‌شود و امضاء همان طریقه عقلائیه می‌شود. پس علی‌ایّ حال از این آیه مبارکه استفاده می‌شود إما تأسیساً و إما امضائاً به این که همان عدم الوجدان برای انجام کفایت می‌کند و برای ترخیص و امنیت از عقاب و استحقاق عقاب. این یک تقریب.

تقریب ثانی این است که از قاعده ظهور عناوین در موضوعیت استفاده بشود. خب یک قاعده‌ای ما داریم که عناوین ظهور در موضوعیت دارند نه طریقت. هر عنوانی که حیّز خطاب واقع می‌شود ظاهرش این است که بما أنّه موضوع حکم است، نه بما أنّه ملازمٌ لعنوان آخر أو ملزومٌ لعنوان آخر که آن عنوان آخر در حقیقت موضوع حکم باشد، آن عنوان ملازم یا ملزوم. و این به خاطر این که لازمه اوست ولو این که خودش موضوع واقعی و حقیقی نیست ذکر شد، این خلاف ظاهر است. ظاهر اخذ هر عنوانی در حیّز خطاب این است که أنّه موضوعٌ. بله مگر آن عناوینی که برای آن‌ها ذاتاً طریقت وجود دارد و عناوین طریقی اصلاً هستند. آن‌ها ظهور در موضوعیت ندارد، موضوعیتش قرینه می‌خواهد. مثلاً می‌گوید «إذا علمت أنّ الإمام عادلٌ يجوز الاقتداء به» خب آیا از این کلام فقهاً می‌فهمیم که شرط جواز اقتداء علم به عدالت است چون گفته «إذا علمت» یا نه آن که شرط است عدالت واقعی است، علم از باب طریقت اخذ شده در کلام مولی. فلذا جایی که انسان شک دارد می‌تواند رجائاً اقتداء کند بعد برود فحص کند. اگر فهمید عادل است به همان نماز اکتفاء می‌کند، اگر دید عادل نیست باید اعاده بکند. ولی اگر بگوییم شرط است پس بدون احراز اصلاً نمی‌توانی اقتداء بکنی ولو در واقع هم عادل باشد.

خب پس عناوین ظهور در موضوعیت دارند الا عناوینی که خودشان طریقی هستند مثل علم، مثل تبیین، مثل اطمینان، مثل ظن و امثال ذلک.

حالا در ما نحن فیه آن چه که در تلو خطاب واقع شده، در حیّز خطاب واقع شده فی ما علمه الله تعالی نبیه و صلی الله علیه و آله، این است که «قل لا اجد فی ما اوحی الّیّ» نیافتم. این نیافتن این جا البته در مورد پیامبر ملازم است با نبودن ولی اگر این کنایه از او باشد و واقعاً ما یستدل به و ما یجاب به آن باشد پس ما یجاب به امر آخری است که نیست ولی چیز دیگری در خطاب، در حیّز خطاب آمده که ملازم آن باشد و این خلاف اصالة الموضوعية هست در عناوین مأخوذه در خطاب. پس معلوم می‌شود خود این لاجد موضوعیت دارد، نیافتن موضوعیت دارد، نه چون نیافتنی است که همراه با نبودن است و ملازمه آن است، و واقعاً استدلال به نبوده است اما حالا این در خطاب ذکر شده. خب این خلاف ظاهر است. پس بنابراین این هم طریقه ثانیه است که محقق آقا ضیاء قدس سره به این شکل در حقیقت خواستند تقریب بفرمایند با توضیحی که عرض شد.

طریقه سوم این هست که در مانحن فیه «لا اجد» ولو ملازمه دارد با عدم وجود، این را قبول داریم و صرف نظر از آن دو بیان قبل هم می‌کنیم، نه استبدال می‌گوییم دلالت دارد و نه قاعده ظهور عناوین در موضوعیت. اما عدم وجود در «ما اوحی الیه صلوات الله علیه» لا یدل علی عدم الوجود فی الواقع. آن که ملازمه دارد نیافتن ایشان فی ما اوحی الیه ملازمه دارد با نبودن فی ما اوحی الیه. نمی‌شود باشد و ایشان مطلع نباشد. اما ملازمه ندارد با این که این حکم در واقع هم نباشد، ممکن است باشد اما هنوز وحی نشده. فلذا مسلک حق الطاعة می‌گوید چی؟ می‌گوید هر حکمی که خدا جعل کرده باشد ولو وحی نکرده باشد. اگر احتمال می‌دهیم خدا حکمی دارد ولو وحی نفرموده باید امتثال کنیم. بنابراین می‌فرماید توی «فی ما اوحی الّیّ» نیست. پس من دلیل اثباتی ندارم،

همین که دلیل اثباتی نداشتیم کافی است برای این که مرخص باشیم و لازم نباشد احتیاط بکنیم. پس فرقی بین این دو تا نیست ولو این که حضرت بفرماید لیس فی ما اوحی الیّ، یا «لا اجد فی ما اوحی الیّ» بالاخره معنایش این است که «فی ما اوحی الیّ» نیست. اما نبودن در ما اوحی الیّ یا نیافتن من در «ما اوحی الیّ» این یعنی در مقام اثبات نیست. خب وقتی نبود کافی است برای من و احتیاجی ندارم به این که.... ولو این که احتمال واقعی را بدهیم که خدای متعال جعل کرده. پس باز این عبارت دلالت می‌کند بر برائت و این که وقتی توی مقام اثبات نبود این یکفی برای ترخیص و عدم احتیاط. این سه بیانی است که.... رؤوس سه بیانی است که در این جا می‌شود برای تقریب استدلال بیان کرد.

خب ما در این جا عرض کردیم که... استظهار کردیم که ظاهر مطلب این است که یهود یا کفار مطلقاً یا مشرکین که ظاهراً یهود باید باشد چون آیات بعد بیشتر این را اقتضاء شاید بکند. حالا علی‌اُیّ حال این اعتراض می‌کردند به پیامبر عظیم الشان و مسلمان‌ها که چرا شما از این چیزها اجتناب نمی‌کنید؟ آن وقت به این سه بیانی که گفتیم جواب داده شده. اما غیر واحدی از بزرگان اصول نه، فرضیه را این جور استظهار کردند که یهود افتراءاً علی‌الله این‌ها را بر خودشان حرام کرده بودند. پیامبر می‌خواهد به آن‌ها اشکال کند نه این که آن‌ها اشکال می‌کردند پیامبر می‌خواهد جواب بدهد. آن که ما استظهار کردیم این بود که اشکال کنندگان یهود و کفار هستند پیامبر می‌خواهد جواب بدهد خدای متعال کیفیت جواب را، راه جواب را تعلیم فرموده. ما این جوری عرض کردیم. اما از شیخ اعظم و بزرگان دیگر استفاده می‌شود که نه عکس هست؛ آن‌ها افتراءاً علی‌الله این‌ها را حرام کرده بودند و اجتناب می‌کردند، پیامبر می‌خواهد اعتراض کند که چرا.

شیخ اعظم.... حالا ببینید عبارتش را بخوانم.

بیان شیخ الاعظم: «و منها قوله تعالى مخاطباً لنبيه ملقناً إياه طريق الرد على اليهود حيث حرموا بعض ما رزقهم الله افتراءً عليه...»

آن‌ها بعض ما رزقهم الله را مثل شتر و چیزهایی که طفر داشتند این‌ها را بر خودشان حرام کرده بودند افتراءاً علی‌الله. خدای متعال مخاطباً لنبيه ملقناً إياه الرد علی‌اليهود فرمود «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ» تا آخر آیه.

«فأبطل تشريعهم بعدم وجدان ما حرموه في جملة المحرمات التي أوحى الله اليه و عدم وجدانه صلى الله عليه و آله و سلم ذلك في ما اوحى الیّ و إن كان دليلاً قطعياً علی عدم الوجود الا أنّ في التعبير بعدم الوجدان دلالة علی كفاية عدم الوجدان في ابطال الحكم.»

که همان... حالا ما این را استبدال گفتیم و توضیحش را این جوری دادیم، به خصوص با بیانی که بعد محقق فشارکی فرمودند.

خب این استظهار و این جور بیان قابل مناقشه است به این که این چه ردّی بر یهود می‌شود؟ آن‌ها که قبول ندارند خب می‌گویند شما مدعی هستی که پیامبری و می‌گویی نشده، خب به ما چه. چه جور ابطال تشريعهم؟ آن وقتی درست است که بفرماید آن‌ها اشکال می‌کنند، ایشان بخواهد دفاع از خودش بکند بگوید بر ما چیزی حرام نشده، ما که مدعی هستیم دین شما نسخ شده و من جدید هستم در دین ما نیست، ندیدم، در دین من وجدان نکردم. اما بخواهد ابطال بکند بگوید چرا شما افتراء بر خدا می‌بندید، چرا شما تحریم می‌کنید چیزی را که خدا حرام نکرده، به چه دلیل؟ به دلیل این که من نیافتم. خب

این چه ربطی دارد. مگر این که این جوری قائل بشویم کما این که سمعت من بعض علماء نصارا. یک سفری که چندین سال پیش ما رفته بودیم لبنان رفتیم کلیسا، علمای آن‌ها آن جا بودند آن‌ها بعضی‌هایشان به ما می‌گفتند که ما پیامبر را هم قبول داریم، دین پیامبر هم حق است، ولی دین عیسی هم حق است. هر دو حق است، هر دو دین الهی است و حق است، حالا ما بر آن دین هستیم. این از یک ناحیه. پس پیامبر هم حق است. حالا این اشکال بر آن‌ها بود که اگر قبول داری این حق است، این دارد می‌گوید آن نسخ شده. نمی‌شود هر دو را قائل شد که هم این حق است، هم آن حق است. اگر این حق است این دارد می‌گوید آن نسخ شده. حالا پس از یک طرف بگویند که چی؟ بگویند این دین حق است. از طرف دیگر قائل باشند به این که به پیامبر فقط وحی نشده آن چه مربوط به دین خودش است، کل ادیان بر پیامبر وحی شده اطلاع داشته باشد. و لذا پیامبر می‌داند به حضرت موسی چه وحی‌هایی شده، بر حضرت عیسی چه وحی‌هایی شده، بر نوح چه بوده، بر ابراهیم چه بوده، همه را می‌داند. از کجا می‌داند؟ خب وحی به او شده. اگر بفرماید «قل لا اجد فی ما اوحی الیّ» پس یعنی توی ادیان سابق هم نیست. چون هم آن تشریعاتی که مربوط به دین خودم هست به من وحی شده، هم آن چه که شرع علی الادیان السابقة این‌ها هم برای اطلاع من به من وحی شده، من اطلاع دارم. اگر این را مفروض بینیم آن وقت بله درست است که حضرت احتجاجاً بفرماید که شما چرا تحریم می‌کنید این را و حال این که نه در دین من هست، نه در دین ادیان سابقه. خلاصه «فی ما اوحی الیّ» که آن «ما اوحی الیّ» همه تشریعات الهی است، هم آن چه مخصوص به دین اسلام است، هم آن چه وجود ندارد و نیافتم و نیست. برای چی این کار را می‌کنید.

خب و این خیلی بعید است که حالا اولاً بعضی از این افراد ما از آن‌ها شنیدیم که این را می‌گویند ولی گمان نکنم همه نصارا قائل به این مسلک باشند.

سؤال: حاج آقا پاپ می‌گفت. همین مطلب را پاپ در گفتگوی با ...؟ توی تلویزیون می‌گفت.

جواب: می‌گفت چی؟

سؤال: می‌گفت اسلام حق است، مسیحیت هم حق است، تشبیه هم می‌کرد مثل چای و قهوه، می‌گفت هر کدام خاصیت خاص خودش را دارد.

جواب: نه، ما می‌گوییم هر دو حق است. و باید ایمان هم داشته باشیم به حقانیت آن یعنی شاید جزء واجبات ما است دیگر، هم به پیامبران سابق باید ایمان داشته باشیم و هم به صحت ادیان‌شان و حقانیت ادیان‌شان. إنما الکلام در این است که باقی است یا نُسخ.

سؤال: حاج آقا در آیه بعد خداوند می‌فرماید که «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ» یعنی این را خدا حرام کرده بوده بر یهودی‌ها.

جواب: حالا بعداً چیزی راجع به آن عرض می‌شود.

خب این جا به خدمت شما عرض شود که این اولاً که پس این که فرمایش شیخ اعظم که فرموده این برای جواب از آن‌ها است این لایستقیم الا به این فرضیه و اگر این فرضیه را قبول نکنیم و این را مفروض نگیریم این استظهار که ایشان فرموده و غیر واحدی از بزرگان همین طور که این رد بر یهود است، حضرت می‌گوید ردّ بر تحریم آن‌ها و افتراء آن‌ها علی الله دارد می‌فرماید. نه بر اشکال آن‌ها بر پیامبر و مسلمین.

و ثانیاً خب اگر این باشد این که دلالت بر برائت نمی‌کند که. دلالت می‌کند بر این که تشریع حرام است وقتی نمی‌دانی. خب اصولی هم که قائل به برائت است مگر می‌تواند بگوید حلال است. حلال واقعی. یا می‌تواند بگوید حرام است؟ نه. شما مرخص هستی اما نمی‌توانی بگویی حلال واقعی است یا حرام واقعی است، تشریع است. پس بنابراین برای همین که نیافتیم کافی است برای این که نتوانیم بگوییم حرام است. چون آن‌ها نمی‌گفتند حرام ظاهری است که. پس بنابراین ربطی به برائت پیدا نمی‌کند اگر این جوری بگوییم.

فلذا است که عرض کردم این بیان مرحوم شیخ اعظم رضوان الله و بزرگانی که به همین منهج مثل محقق فشارکی، مثل محقق عراقی، مثل شهید صدر، همه این‌ها این جوری. مثلاً شهید صدر هم فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ نَبَّهَ (ص) كَيْفِيَّةَ الْمَحَاجَةِ مَعَ الْيَهُودِ فِي مَا يَرُونَهُ مُحَرَّمًا»

پس بنابراین آن چه که استظهار می‌شود این است که ما این جوری بگوییم. این تنبّه به این مطلب مرحوم محقق همدانی قدس سره ولی در عین حال یک بیانی ایشان دارد برای استدلال.

ایشان فرموده:

«أَنَّ الْآيَةَ وَرَدَتْ تَعْرِيفًا عَلَى مَنْ لَمْ يَعْتَرِفْ بِنُبُوتهِ وَ وَجَّهَ (ص)»

تعریض است و اشکال به کسی که لم یعترف به نبوت حضرت و وحی شدن به حضرت.

«أَيُّ الْيَهُودِ حَيْثُ حَرَّمُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَعْضَ مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ مِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّ كُونَ مَا حَرَّمُوهُ مَعْلُومٌ الْإِبَاحَةُ لَدَى النَّبِيِّ (ص) لَا يَجْدَى فِي مَقَامِ الْمَحَاجَةِ وَ اسْكَاتِ الْيَهُودِ.»

یا معلوم است که به درد آن جا نمی‌خورد. لایجدی فی مقام المحاجة و اسكات اليهود.

«و إِنَّمَا أُورِدَ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ هَذَا الَّذِي حَرَّمْتُمُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مِمَّا لَا يَعْلَمُ حَرْمَتَهُ فَالْتِزَامُكُمْ بِحَرْمَتِهِ افْتِرَاءٌ عَلَى اللَّهِ»

پس مفاد آیه چیه؟ کأنّ کنایه از این است «لا اجد فی ما اوحی الیّ محرماً علی طاعم بطعمه» می‌خواهد بگوید بیان حضرت این است، نه این که من نیافتم در ما اوحی الیّ. این ظاهر مراد نیست، هیچ معنا ندارد. می‌خواهد بگوید دلیلی بر این مسأله نیست. و شما چه دلیلی بر این مسأله دارید، پس چیزی که دلیل بر آن نیست دارید حرام می‌کنید و این افتراء بر خدا است و حرام. نه بر من وحی نشده پس نیست، یا چون بر من وحی نشده من انجام نمی‌دهم. نه.

«و إِنَّمَا أُورِدَ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ هَذَا الَّذِي حَرَّمْتُمُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مِمَّا لَا يَعْلَمُ حَرْمَتَهُ فَالْتِزَامُكُمْ بِحَرْمَتِهِ....»

بعد از این که مما لا یعلم حرمة شد.

«فالتزامكم بحرمة افتراء على الله و التعبير عن هذا المعنا بما عبّر مع أنّ اليهود يجحدون كونه مما يوحى اليه لعله تنبيه على أنّ هذا هو طريقه الذي يعرف به الاحكام الالهية و عدم تسليم الخصم له غير ظاهر في الاحتجاج كما لا يخفى»

خب شما اشکال این مفاد که بگوید این معلوم نیست خب نمی‌شود بگوید «هذا مما لا يعلم»؟ چرا می‌گوید «لیس فی ما اوحی الی»، «لا اجد فی ما اوحی الی» این تعبیر را به کار برده.

ایشان می‌فرماید این که این تعبیر را به کار برده و آن بیان را نفرموده؛ این تعویض، این برای این است که بفرماید روشن من در دین خودم حالا شما قبول ندارید ولی روش من در دین خودم این است که اگر نیافتم می‌گویم مرخص هستم. این برای بیان این است که این مطلب را بفهماند. و این دیگه منافاتی با این ندارد که ما گفتیم طرف آن یهودی‌ها هستند و آن‌ها قبول ندارد پیامبری ایشان را. خب قبول نداشته باشی من می‌خواهم بگویم دیدن من این است، حالا شما می‌خواهی قبول کن، می‌خواهی نکن. دیدن من این است. و روش من این است که به این شکل، اگر وحی شد می‌فهمم حکم خدا است، وحی نشد، نبود توی ما اوحی الی می‌گویم مرخص هستم. و این هم کفایت می‌کند برای استدلال. این هم فرمایش محقق

خب این محقق بزرگوار از این جهت که تنبّه به این که ما افاده القوم، آن اشکال را دارد که معنا ندارد محاجه با آن‌ها که پیامبر را قبول ندارند، وحی به ایشان را قبول ندارند، آن بیان آن‌ها را تنبّه به این که این جور نمی‌شود گفت. این قسمت قابل تقدیر است. اما این جا دیگه خیلی عجیب است که «لا اجد فی ما اوحی الی محرماً علی طاعم یطعمه» الی آخر این کنایه از این است که یعنی این یک امر معلومی نیست حتی برای شما، پس شما دارید افتراء به خدا می‌بندید. خب این چه ... بین ما به الکنایه و المکنی الیه باید یک ارتباطی باشد. این چه کنایه‌ای از آن است. این که معلوم نیست. خب آن‌ها می‌گویند برای ما معلوم است، ما افتراء نمی‌بندیم. از کجا معلوم است. همان ذیل ممکن است همین باشد، آن آیاتی که بعد هست. پس بنابراین این چه استظهاری که این بزرگوار می‌فرماید. فقط راه تخلص چیه؟ از این حرف‌ها و این مشکلات همان یک کلمه است که این اشکال بر یهود نیست این آیه، در مقام اشکال بر افتراء آن‌ها و مطلب آن‌ها نیست، در مقام اشکال آن‌ها بر مسلمین است. که آن‌ها می‌گوید شما چرا از این چیزها اجتناب نمی‌کنید، چرا گوشت شتر می‌خورید، چرا گوشت گاو می‌خورید، چرا این‌ها را ذبح می‌کنید و می‌خورید. آن‌ها اشکال می‌کنند و پیش آن‌ها مستغرب است اشکال می‌کنند. جواب این است که این‌ها فی ما... پیغمبر می‌فرماید «فی ما اوحی الی» جز آن چند تایی که نام می‌برند محرمی ندیدم، مرخص است دیگه. حالا إما به این که خدای متعال ابداعاً این را فرموده، یا این که همان طریقه عرفیه یا قاعده عقلیه است من براساس آن کار می‌کنم.

سؤال: حاج آقا کنایه بودنش مشکلی ندارد مثل این که شما یک روایتی را ادعا بفرمایید که پیدا کردید بعد من مثلاً فرض کن که جستجو کرده باشم پیدا نکرده باشم. بعد کنایه بگوید ما که پیدا نکردیم یعنی شما هم که ادعا می‌فرمایید که پیدا کردم ...؟ نکردی.

جواب: توی ما اوحی الی نکردم آخه چه به این که... عجب.

سؤال: آن فرمایش شما ردّ حقیقت است. کنایه را اصلاً حالت طعنه هم دارد دیگه. می‌گوید ما که پیدا نکردیم یعنی شما دارید ادعا می‌کنید.

جواب: ببینید...

سؤال: یعنی شما دارید ادعا می‌کنید که پیدا نکردیم.

جواب: اجازه بده. یک وقت مثلاً یکی می‌گوید آقا یک چیزی توی همین اتاق این جا است. توی همین فضای این جا، توی همین سالن است. می‌گوید ما که پیدا نکردیم. اما اگر شما بگویید توی جیب ما که نیست. ما که جیب کسی را ادعا نداشتیم. حالا این جا آن‌ها می‌گویند که حرام است، پیغمبر می‌فرماید فی ما اوحی الیّ که آن‌ها قبول ندارند اصلاً پیغمبر باشد و ما اوحی الیه داشته باشد. می‌گوید توی آن‌ها ندیدم، کنایه از این که دلیل ندارد پس شک باید بکنیم. خب این چه ربطی بین این و این که دلیل ندارد هست.

سؤال:

جواب: آن درسته. اما این را این جوری نمی‌شود معنا کرد.

سؤال: یعنی توی جایی که خدا حرام کرده نیست. چون آن‌ها ادعایشان این بود که خدا حرام کرده. می‌گوید خب دلیل شما چیست.

جواب: نه، آقا چیزهایی که خدا حرام کرده در کجا؟ در دین من که اول کلام است، آن‌ها قبول ندارند، فی ما اوحی الیّ.

سؤال: ...؟

جواب: فی ما اوحی الیّ معنا ندارد. فی ما اوحی الیّ می‌گوید خب یعنی چی.

سؤال: ...؟ بشارت یهود به پیغمبر است...؟ حضرت می‌گوید من همان هستم که در وحی به من هیچی را حرام نداشتند ...؟

جواب: این‌ها هیچ فایده‌ای ندارد برای احتجاج. من آن هستم ادعا است.

سؤال: ...؟

جواب: نه، می‌گویند آن‌ها مؤید است. و خودش می‌تواند ...؟

خب پس بنابراین به نظر می‌آید باید آن طوری مفروض باشد که اشکال از ناحیه آن‌ها بوده جواب دارد داده می‌شود.

سؤال: استاد آیات قبلی تا یک صفحه قبل همراهش بحث مشرکین است. یک آیه بعد فقط یهود است که آن هم همان طور که می‌فرماید...

جواب: حالا شما بگویید مشرکین.

سؤال: نه مشرکین هم همراهش هجده پیامبر است هیچ چیزی ندارد که دال بر این باشد که این‌ها....

جواب: ببینید عرض کردم بارها، این چنینش فعلی قرآن شریف این‌ها دلیل خیلی نیست بر این که قبل و بعد را محاسبه بکنیم. چون ما دلیل نداریم که به این شکل. شاید بین این آیه با آن آیه قبل و آیه بعد اصلاً شاید ده‌ها سال، ده سال، پانزده سال فاصله بین آن بوده. و این‌ها را نمی‌شود قرینه گرفت. و علاوه بر این که بعد از این که می‌بینیم معنا هم لایستقیم. یک معنای مستقیمی که قابل فهم باشد برای آن به ذهن نمی‌آید. و الله العالم فلذا است که

سؤال: در سوره انعام هم یک جا نازل شده، کل سوره با هم نازل شده. توی مکه یهود نبودند که حالا بیایند یهود اعتراض بکنند که بخواد پیامبر جوابشان را بدهد.

جواب: این‌ها همه محل کلام و صحبت است.

خب به خدمت شما عرض شود که بنابراین آن که فرمایش حاج آقا رضا یک تقریب بعید از ذهنی است که حالا اگر آن را هم شما محاسبه بکنید چهار تقریب مثلاً وجود دارد که خلاصه تقریب مرحوم همدانی این می‌شود که این عبارت در حقیقت کنایه است از آن مطلب و این که حضرت استبدال فرموده و صریحاً آن مطلب را نفرموده، این مطلب را فرموده خواسته بفرماید منهج من این است، وقتی منهج حضرت این شد قهراً حجت است و درست است و تمام است.

پس چهار تقریب در مقام برای استدلال به این آیه شریفه هست.

اما حالا این تفاریب، این استدلال تمام است و می‌شود به آن اتکاء کرد برای اثبات برائت شرعیه إم لا؟ به مناقشات عدیده‌ای مناقشه شده در این استدلال که ان شاءالله جلسه بعد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.